**راهبرد و مواضع سياسى امام كاظم (ع) در مقابل خلفاى عباسى‏**

على بيات‏[[1]](#footnote-1)

سيدحسن قاضوى‏[[2]](#footnote-2)

چكيده‏

هدف از نگارش اين مقاله، راهبرد و مواضع سياسى امام كاظم (ع) در مقابل خلفاى عباسى و اثبات حق زمام‏دارى ايشان در مقابل حاكمان وقت است. براى رسيدن به اين مهم، بر اساس روش توصيفى- تاريخى، در آغاز اصول كلى انديشه سياسى امامان شامل تربيت جامعه براى تشكيل حكومت دينى، اعتراض به حكومت‏هاى زمانه، كناره‏گيرى مدبرانه و در مواردى همكارى با خلفاى زمان براى حفظ اصل اسلام، به عنوان پيش‏درآمد خطمشى سياسى امام كاظم (ع)، تبيين مى‏شود. در ادامه، مواضع سياسى حضرت در برابر خلفاى عباسى، مانند موضع آشكار براى اثبات حق زمام‏دارى خود در احتجاج با حاكمان عباسى، توصيه شيعيان به قطع رابطه با حكومت و نفوذ دادن برخى از ياران در بدنه حاكميت طرح مى‏گردد. و سپس به سياست‏هاى ايشان در برابر فرقه‏ها و گروه‏هاى سياسى شيعى مانند رهبرى و

ص: 534

نظارت مستقيم بر امور شيعيان، راهنمايى آنان از نظر عقيدتى- فكرى، سازمان‏دهى برخى از گروه‏هاى شيعه، نظارت مستقيم بر پيروان خود و بيدار كردن وجدان انقلابى امت، پرداخته مى‏شود تا آن‏جا كه اتخاذ اين مواضع، از دلايل زندانى شدن حضرت برشمرده شده است.

در بخش نتيجه، بر اساس شواهد تاريخى، مجموعه اين سياست‏ها، در جهت اثبات حق حاكميت امام معصوم و احياى نظريه امامت منصوص الهى ارزيابى مى‏گردد.

واژه‏گان كليدى: امام كاظم (ع)، خلفاى عباسى، خط مشى، سياست، فرقه‏هاى شيعى، زمام‏دارى.

مقدمه‏

يكى از جنبه‏هاى زندگانى امامان شيعى، انديشه و مواضع سياسى آنان است كه با وجود همه مطالعات انجام‏شده چنان كه بايد و شايد درباره آن‏ها صورت نگرفته است. در بررسى اين موضوع، ضرورى است كه به زمانه، وضعيت و مقتضيات سياسى دوره امامت امامان توجه گردد.

پژوهش حاضر در پى طرح اين مسأله است كه اوضاع سياسى دوره امامت امام كاظم (ع) (183 148 ق) و مشى و مواضع ايشان متناسب با آن دوران تبيين گردد تا از اين طريق بتوان جنبه‏اى نانموده از زندگى آن حضرت را آشكار ساخت كه به زندانى شدن و شهادت امام انجاميد. اين دوره، از حيث سياسى، با سلطه و اقتدار بلامنازع خلافت عباسيان بر جهان اسلام مصادف است.

عباسيان پس از منقرض ساختن امويان در 132 قمرى، توانستند در دوره خلافت سفاح (136 132 ق) و منصور (158 136 ق)، موانع خلافت خود هم‏چون ابوسلمه خلال، ابومسلم خراسانى، عبدالله بن‏على، محمد نفس زكيه و ابراهيم قتيل باخمرا را از پيش پاى بردارند و سلطه خويش را تثبيت كنند. پس از

ص: 535

مرگ منصور كه پسرش مهدى به خلافت نشست، دوره اقتدار عباسيان آغاز مى‏شود و در دوره هارون‏الرشيد (193- 170 ق)، به اوج مى‏رسد. دوره‏اى كه وضعيت براى مخالفان عباسيان به ويژه شيعيان به شدت خفقان‏آميز بود و امام كاظم (ع) در چنين اوضاع حيث سياسى، عهده‏دار امر امامت و رهبرى شيعيان گرديدند.

براى روشن شدن سياست حضرت در فضاى سياسى حاكم بر جامعه اسلامى و تعارضات فكرى- سياسى و رسيدن به تحليلى تاريخى، ابتدا اصول انديشه و عمل سياسى امامان، خطمشى سياسى امام كاظم (ع) مواضع سياسى حضرت در برابر خلفاى عباسى، فرقه‏ها و گروه‏هاى سياسى شيعه و دلايل زندانى شدن ايشان بررسى مى‏شود و در نهايت، نظر نگارنده با توجه به شواهد تاريخى عرضه مى‏گردد.

فضاى سياسى حاكم بر جامعه اسلامى در دوران امامت موسى بن‏جعفر (ع)

از آن جا كه در اين پژوهش، «استراتژى و مواضع سياسى امام كاظم (ع) در مقابل خلفاى عباسى» كاوش مى‏شود، به عنوان مقدمه، مرورى اجمالى به علل پيش آمدن چنين اوضاعى خواهيم داشت.

بعد از رسول خدا (ص) به جاى عمل به دستورها و سفارش‏هاى ايشان و آيات قرآن درباره ولايت امام على (ع) بر جامعه اسلامى، فرهنگ و ملاحظات قبيله‏اى، حاكم گرديد[[3]](#footnote-3) و همين امر، انحرافات بعدى را رقم زد. حاكم شدن اين تفكر قبيله‏اى در جريان سقيفه، سلطه امويان در جامعه اسلامى را باعث گرديد كه خود اين سلطه، آغاز بدعت‏هاى سياسى است؛ يعنى ملوكيت به جاى اسلاميت حاكم شد،[[4]](#footnote-4) حكومت موروثى گرديد، جنگ مستمر قدرت در جامعه اسلامى شكل‏

ص: 536

گرفت، تبعيض قومى و قبيله‏اى و تفكر برترى عرب بر غيرعرب و خفقان 92 ساله سياسى در جامعه حاكميت يافت.[[5]](#footnote-5) اين اتفاقات، باعث شد ضرورت تاريخى تغيير سياسى در جامعه شكل گيرد.

اما در دوران انتشار دعوت عباسى (100- 132 ق) قيام‏هاى شيعى جديدى روى دادند كه قيام‏هاى زيد بن‏على در سال 121[[6]](#footnote-6) يا 122 قمرى‏[[7]](#footnote-7) و فرزندش يحيى‏بن‏زيد در سال 126 قمرى‏[[8]](#footnote-8) و قيام عبدالله بن‏معاويه بن‏عبدالملك بن‏جعفر بن‏ابى طالب در سال 128 قمرى برجسته‏ترين آن‏ها بود.[[9]](#footnote-9)

علويان و عباسيان در آن دوره پرحادثه، روابط متغيرى، از گرمى تا سردى و از همكارى تا رويارويى را پشت سر گذاشتند. آنان در دشمنى و مبارزه با دولت اموى هم‏داستان بودند. مدتى بعد، اوضاع دگرگون شد و جنگ و جهاد ثمر داد. دولت اموى سقوط كرد و بر خلاف انتظار علويان و با فريب و سوءاستفاده از مجاهدت آنان، خلافت عباسى بر پا گرديد. پيامد اين امر، برپايى نهضت‏هاى انقلابى شيعى در عصر اول عباسى بود. در دوران خلافت منصور (136- 158 ق»، اولين قيام علوى عليه دولت عباسى به وسيله جماعتى از علويان رخ داد. پرچم رهبرى اين قيام را محمد نفس زكيه و برادرش، ابراهيم بر دوش مى‏كشيدند. اين دو، فرزندان عبدالله بن‏حسن بودند. بعدها نيز فرزندان و نوادگان او پرچم‏دار قيام عليه دولت عباسى شدند. امام صادق (ع) و محمد بن‏عبدالله معروف به نفس‏زكيه،[[10]](#footnote-10)

ص: 537

رهبر علويان زيدى برجسته‏ترين پيشوايان علويان در عهد خلافت منصور بودند. اما امام چون وضعيت را مهيا نديدند، سكوت و كناره‏گيرى از مطالبه خلافت را اختيار كردند. محمد نفس زكيه، به گمان مهيا بودن موقعيت، بيش‏ترين فعاليت را براى كسب خلافت داشت. او از اواخر عصر اموى به خلافت نظر داشت و در آن زمان، بسيارى از بنى‏هاشم، از جمله منصور، با او بيعت كرده بودند.[[11]](#footnote-11) وى در بيست و ششم يا بيست و هشتم جمادى‏الثانى 145 قمرى قيام كرد و در عصر دوشنبه پانزدهم رمضان همان سال، به همراه گروه اندكى كه با او مانده بودند، كشته شد. ابراهيم بن‏عبدالله برادر نفس زكيه، در ابتدا به نام برادرش از مردم بيعت مى‏گرفت. وقتى برادرش به شهادت رسيد، دعوت به خود را آغاز كرد. وى در همان سال در بصره قيام نمود و در بيست و پنجم ذى‏القعده در باخمرا،[[12]](#footnote-12) درحالى‏كه دو ماه و بيست و پنج روز از قيام او گذشته بود، كشته شد.[[13]](#footnote-13) بدين‏سان منصور عباسى تمام رقباى سياسى خود را كنار زد و بر حسنيان غلبه و اقتدار بلامنازعى يافت. در اين دوران، امام صادق (ع) براى اين كه جانشينش مشخص نشود، افزون بر دو فرزند خود، امام كاظم (ع) و عبدالله افطح، منصور را نيز وصى خود قرار دادند.[[14]](#footnote-14)

مشى سياسى امام كاظم (ع)

دوره 35 ساله امامت ايشان (148 148 ق) كه با صرف‏نظر از امامت حضرت حجت (عج) طولانى‏ترين دوران امامت به شمار مى‏رود، از سخت‏ترين دوره‏هاى امامت نيز هست. اين مقطع، مصادف با حكومت خلفاى سخت‏گيرى هم‏چون‏

ص: 538

منصور، مهدى، هادى، هارون و بود كه همگى در برابر امام، فعاليت‏ها و ياران ايشان حساسيت فوق‏العاده‏اى داشتند، به گونه‏اى كه برخى از ياران آن حضرت مانند محمد بن‏ابى عمير مدت طولانى زندانى شد.[[15]](#footnote-15) اختناق در اين دوره، به قدرى شديد بود كه در آغاز، برخى از ياران نزديك امام صادق (ع) همانند هشام بن سالم و محمد بن نعمان معروف به مؤمن الطاق، از امامت ايشان خبر نداشتند.[[16]](#footnote-16) گرچه در روزگار خلافت مهدى، او به برخى اصلاحات مانند ردّ مظالم، از بين بردن برخى از زنادقه، تقسيم گنجينه‏هاى منصور، گسترش مسجدالحرام و مسجدالنبى، برداشتن مقصوره‏هاى مساجد، كوتاه كردن منبرها، ساخت بيمارستان و تعيين مقررى براى كوران و جذاميان و ناتوانان پرداخت،[[17]](#footnote-17) در مجموع، كارنامه خلفاى يادشده، كارنامه‏اى سياه و آلوده به فساد و ستمگرى بود. امام كاظم (ع)، شيعيان و علويان، در عصر هر كدام از آن‏ها به نحوى در فشار و تنگنا بودند.[[18]](#footnote-18)

حضرت به دليل تلاش‏هاى امامان پيش از خود، تحرك گروه‏هاى مختلف دوران امامتش و هم‏چنين عملكرد خلفاى عباسى، با وضعيت سخت و ويژه‏اى در جامعه روبه‏رو بودند. از اين رو، ايشان در امتداد حركت امامان پيش از خود، خط مشى و اصل اساسى انديشه سياسى خويش را، سازماندهى كردند.

مواضع سياسى امام در برابر خلفاى عباسى‏

1. كناره‏گيرى از مطالبه حكومت‏

امام در دوره منصور، از مطالبه حكومت كناره‏گيرى كردند و در برخى موارد، نوعى‏

ص: 539

تعامل با حكومت برقرار ساختند، مانند جلوس امام در مجلس تهنيت نوروزى:

منصور دوانيقى در روز نوروزى از امام كاظم (ع) خواست كه آن جناب در مجلس تهنيت بنشيند و مردم براى تبريك عيد و اهداى تحفه‏هاى خويش نزد ايشان بيايند و حضرت آن‏ها را بگيرند. حضرت فرمود: «من در اخبارى كه از جدم رسول خدا (ص) واردشده، درباره اين عيد چيزى نيافتم و اين عيد سنت ايرانيان بوده و اسلام آن را محو نموده و پناه مى‏برم به خدا از اين كه بخواهم چيزى را كه اسلام محو ساخته، احيا كنم.» منصور گفت: «اين كار را براى دل‏جويى و جذب سپاه مى‏كنم. شما را به خداوند عظيم سوگند مى‏دهم كه قبول كنى و در مجلس بنشينى.» حضرت به ناچار در جاى او نشستند و مردم به ديدن ايشان آمدند و هر كس به اندازه وسع خود تحفه‏اى آورد و آخر همه، پيرمردى فقير آمد و عرض كرد: «من هديه‏اى ندارم جز سه بيت شعر كه جدم در مرثيه جدت حضرت امام حسين (ع) سروده و آن را تقديم شما مى‏كنم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاكَ فِرِنْدُهُ‏ |  | يوْمَ الْهِياجِ وَ قَدْ عَلاكَ غُبارٌ |
| از آن دم تيغ كه بر تو بلند شد عجب باد |  | روز پيكار كه بر روى تو غبار هم بنشسته‏ |
| وَ لاسهُمٍ نَفَذَتْكَ دُونَ حَرائِرَ |  | يدْوعُونَ جَدَّكَ وَ الدُّمُوعُ غِزارٌ |
| از آن تير كه در پيش زنان بر تو فرود آمد |  | انصار اشك‏ريزان از جدت استمداد طلبيدند |
| الّا تَقَضْقَضَتِ السَّهامُ وَعاقَها |  | عَنْ جِسْمِكَ الاجْلالُ وَ الاكْبارُ |
| تير نشكست و نشد مانعِ آن‏ |  | از تن تو هيبت و حشمت و اجلالت اى فخر كبار |
|  |  |  |

حضرت فرمود: «بنشين هديه تو را پذيرفتم.» آن مرد نشست. حضرت نزد منصور فرستادند كه اين هديه‏ها را چه بايد كرد. منصور همه آن‏ها را به ايشان بخشيد. حضرت هم تمام آن را به پيرمردى كه مرثيه خواند، بخشيدند!.[[19]](#footnote-19)

از آن جايى كه بسيارى از لشكريان منصور و حتى دهقانان معروف آن نواحى‏

ص: 540

ايرانى بودند و طبيعى بود كه به مناسبت اين عيد، هر سال هداياى زيادى به منصور اهدا مى‏كردند، به اين ترتيب وجوه زيادى به خزانه او- كه به بخل نيز شهرت داشت- افزوده مى‏شد. به نظر مى‏رسد منصور در اين سال، تصميم گرفته بود با اين حركت، به شخصيت امام خدشه وارد كند و به عبارت ديگر، قصد داشت اين اقدام را به تهديدى براى موقعيت اجتماعى امام تبديل نمايد؛ اما برخورد حضرت با اين حركت منصور جالب بود؛ زيرا امام از همين اقدام، براى تكريم منزلت علم و شعر ارزشى بهترين استفاده را نمودند. از سوى ديگر با اتخاذ اين روش، هم به منصور و درباريانش فهماندند كه ما به هدايا و زرق‏وبرق دنيا دل نبسته‏ايم و هم پيرمرد شيعه و نيازمندى كه خاطره امام حسين (ع) را تجديد نمود، شاد كردند و به اين ترتيب امام در عيد نوروز، آنان را محكوم نمودند و اين تهديد را به فرصتى در جهت نيل به اهداف خود تبديل كردند.

2. اعتراض‏

حضرت در مورد خلافت، موضعى آشكار در احتجاج با خلفاى عباسى درباره اثبات حق خود مى‏گرفتند، و بدين طريق اعتراض خود را به غصب حكومت از طرف آنان اعلام مى‏كردند، يعنى بيان مى‏داشتند كه بر همه مسلمانان در تصدى اين مقام برترى دارند. براى نمونه چند مورد را ذكر مى‏كنيم:

الف) زمانى امام كاظم (ع) بر مهدى عباسى وارد شدند و ديدند او رد مظالم مى‏كند پرسيدند: «چرا آنچه را كه از راه ستم از ما گرفته شده بر نمى‏گردانى؟» مهدى پرسيد: «آن چيست؟» فرمودند: «فدك.» گفت: «حدود آن را مشخص كن تا برگردانم.» فرمودند: «يك حد كوه احد[[20]](#footnote-20) و حد ديگر آن عريش مصر،[[21]](#footnote-21) حد سوم‏

ص: 541

سيف‏البحر[[22]](#footnote-22) و حد چهارم دومه الجندل.»[[23]](#footnote-23) گفت: «تمام اين‏ها؟» فرمودند: «بلى يا اميرالمؤمنين! تمام اين سرزمين از جاهايى است كه بدون جنگ و جدال و ستيز براى پيغمبر اكرم (ص) فتح شد.» گفت: «خيلى زياد است در اين مورد فكرى مى‏كنم».[[24]](#footnote-24)

ب) زمانى ديگر هارون از امام راجع به فدك پرسيد تا آن را به ايشان پس دهد امام از پس گرفتن خوددارى كرده، فرمودند: «مگر اين‏كه حدود آن را نيز پس دهى.» رشيد پرسيد: «حدود آن چيست؟» فرمودند: «اگر حدود آن را بگويم، آن را باز پس نخواهى داد.» هارون اصرار كرد تا حدود آن را براى ايشان معلوم كند.» فرمودند: «حد اول آن عدن،»[[25]](#footnote-25) چهره رشيد درهم كشيده شد. گفت: «بگو.» فرمود: «حد دوم سمرقند.»[[26]](#footnote-26) رنگ صورتش برگشت. فرمود: «حد سوم افريقيه‏[[27]](#footnote-27) است.» چهره رشيد سياه شد. باز گفت: حد ديگر را بگو فرمود: «حد چهارم سيف‏البحر[[28]](#footnote-28) است.» گفت: «ديگر براى ما چيزى باقى نماند.» فرمود: «مى‏دانستم تو آن را پس نخواهى داد.»[[29]](#footnote-29)

يكى از سياست‏هاى خلفاى عباسى، مظلوم‏نمايى و عوام‏فريبى براى كسب‏

ص: 542

مشروعيت با شعار «حاكميت دين بر جامعه» بود كه در اين زمينه نظريه «وراثت اعمام» را بر اساس نظريه «موروثى بودن خلافت» ارائه كردند.[[30]](#footnote-30)

درباره اين دو داستان، به نظر مى‏رسد مهدى و هارون با هدف فريب عوام، آمادگى خود را براى پس دادن فدك اعلام مى‏كنند كه خلفاى قبل آن را غصب كرده بودند. امام از اين فرصت استفاده كردند و با روشن ساختن حدود فدك، به آن دو فهماندند كه خلافت حق ايشان است و عباسيان به ناحق در اين جايگاه قرار گرفته‏اند. طبيعى بود كه آن دو چنين كارى را انجام ندهند؛ زيرا آنان براى حفظ حاكميت خود هر ظلم و جنايتى را مرتكب مى‏شدند. مأمون نقل مى‏كند: در يكى از سفرهايى كه پدرم هارون به حج مى‏رفت، به مدينه الرسول وارد شد. همه مخصوصاً بزرگان شهر، به اجبار ديدنش مى‏آمدند. روزى موسى‏بن‏جعفر (ع) نزد وى آمد و مورد احترام او قرار گرفت. هنگام رفتن به امر پدرم تا خانه‏اش ايشان را بدرقه كرديم. مأمون مى‏گويد: وقتى از پدرم علت اين احترام را پرسيدم، گفت: «اين مسند خلافت، حق اوست.» گفتم: «پس چرا واگذار نمى‏كنى؟» گفت: «الْمُلْكُ عَقيمٌ؛ تو كه فرزند من هستى، اگر بدانم در دلت خطور مى‏كند كه مدعى من بشوى، سرت را از بدنت جدا مى‏كنم!»[[31]](#footnote-31)

ج) اعتراض ضمنى ديگر امام در مرقد شريف رسول خدا (ص) صورت گرفت آن‏جا كه هارون رو به ضريح مقدس كرد و چنين سلام گفت: «درود بر تو اى پسر عمو!» وى از نسبت خود با نبى اكرم (ص) مفتخر بود؛ زيرا مى‏خواست به مردم اين‏گونه القا كند كه نزديكى او با حضرت از اسباب نايل شدنش به مقام خلافت است. امام كه در آن‏جا حاضر بودند، بر رسول خدا (ص) چنين درود فرستادند: «سلام بر تو باد اى پدر!»، رشيد بسيار ناراحت شد، زيرا ايشان در فخر و مجد بر

ص: 543

او پيشى گرفته بودند.[[32]](#footnote-32) حضرت با اين برخورد، اعتراض ضمنى خود را به هارون در انتساب رسول خدا (ص) با عنوان پسر عمو اعلام كردند. در ادامه بحث، در اسباب شهادت امام بيان خواهيم كرد كه بعضى از مورخان اين موضوع را به عنوان عامل زندانى شدن حضرت دانسته‏اند.

محورهاى فعاليت امام در برابر حكومت‏

نيروى فراوانى از امامان شيعه صرف مبارزه با گروه‏ها و فرقه‏هاى زمانشان شد كه اگر اين گروه‏ها وجود نداشتند، صرف امور فرهنگى مى‏شد و جامعه بشرى، از آن بهره‏مند مى‏گرديد.[[33]](#footnote-33)

امام كاظم (ع) به دليل تلاش‏هاى امامان قبل از خود، تحرك گروه‏هاى مختلف دوران امامتشان و هم‏چنين عملكرد خلفاى عباسى، با وضعيت سخت و پيچيده‏اى در جامعه روبه‏رو بودند، زيرا تشيع گسترش يافته بود. گرچه پيروان، سمطيه، مباركيه، اسماعيليه، فطحيه، زيديه و بعضى ديگر از شيعيان، امامت حضرت را قبول نداشتند، سعى امام بر اين بود كه جامعه را براى مقابله با حكومت مهيا سازند.

در روزگار حكومت هارون، مبارزه ميان دستگاه عباسى و علويان‏[[34]](#footnote-34) به اوج خود رسيد. با آن‏كه حاكميت عباسى در عصر طلايى خويش به سر مى‏برد، در سركوب و نابودى كامل اين حركت‏ها توفيق چندانى نيافت؛ زيرا شمار هواخواهان و ياوران علويان، نه‏تنها در ميان مردم رو به افزايش گذارده بود، بلكه‏

ص: 544

اين موج به بزرگان دولت رسيده و دامن‏گير آنان نيز شده بود و بعضى از آنان هم به اين موضوع تمايل نشان مى‏دادند.

فعاليت‏هاى امام كاظم (ع) در مقابل حاكمان‏عباسى علاوه بر اصل تقيه، در دو محور صورت پذيرفت:

سازمان‏دهى برخى از گروه‏هاى شيعى‏

تهيه فهرست‏هاى خصوصى و سرى از نام‏هاى شيعيان، همراه با سازمان‏دهى برخى گروه‏هاى شيعى، به صورت پنهانى صورت مى‏پذيرفت؛ به طورى كه مأموران حكومت، تمام تلاش خود را براى رسيدن به آن اسامى انجام مى‏دادند ولى در نهايت نمى‏توانستند به مقصود خود برسند.[[35]](#footnote-35) در هر صورت، آن گروه‏ها، تشيع را در سراسر كشورهاى اسلامى، دور از چشم حكومت و مراقبت آنان منتشر كردند، تا جايى كه به صورت نيروى عظيمى درآمدند. از اين رو، دشوار بود كه خلافت عباسى بتواند آن‏ها را به اطاعت وادارد و سرانجام، در عهد امام رضا (ع)، مأمون ناچار شد بنا به مصلحت سياسى، به آن حضرت پناه جويد و ولايت‏عهدى را به ايشان واگذارد.[[36]](#footnote-36)

امام كاظم (ع) با اين روش، به حق خود در حكومت تأكيد مى‏كردند و به نگهدارى ياران و هواداران خود در آن وضعيت مى‏پرداختند. حضرت در نظارت، برنامه‏ريزى، رشد و روشن‏گرى، مدد رسانيدن به آنان با همه روش‏هاى مقاومت و هدايتشان تا سطح پيشتازى آگاهانه و آشنايى با زمان، به وظايف مكتبى خود عمل نمودند. شواهد ذيل مؤيد روش امام در اين سازمان‏دهى است:

1- 1- تأييد جنبش‏هاى انقلابى و پشتيبانى از وفاداران آن‏ها كه انقلابى‏هاى‏

ص: 545

خاندان او، اين حركت‏ها را رهبرى مى‏كردند و در اين جهت، به امر به معروف و نهى از منكر مى‏پرداختند. براى نمونه، ابوالفرج اصفهانى مى‏نويسد:

زمانى كه سر حسين بن‏على را بعد از واقعه فخ، نزد حضرت آوردند و از ايشان سؤال كردند كه او را مى‏شناسيد؟ فرمود: «آرى، اين سر حسين است. او مسلمانى صالح بود كه دائماً در حال قيام و قعود و روزه بود و در راه امر به معروف و نهى از منكر كشته شد و در ميان اهل‏بيتم كسى همانند او وجود نداشت.[[37]](#footnote-37)

1- 2- به دست گرفتن رهبرى، نظارت مستقيم بر امور شيعيان و راهنمايى آنان از نظر عقيدتى، فكرى و رفتارى، براى تقويت آنان و نفوذ در درون امت، تا اهداف حضرت به ثمر نشيند و انحراف‏ها و كج‏روى‏هاى امت اصلاح گردد. از اين رو، ايشان و پيش از او پدران بزرگوارش، پيوسته تحت تعقيب، مراقبت و اذيت و آزار قرار داشتند. شيعيان در آن روزگار سياه، با سختى‏ها و گرفتارى‏هاى بسيارى روبه‏رو بودند، به گونه‏اى كه براى ابراز دردها و رساندن شكايت‏هاى خويش، هيچ راهى جز نوشتن بر در و ديوار نداشتند[[38]](#footnote-38) تا مردم بر آن آگاه گردند و بدانند كه چه رنج‏ها و شكنجه‏هايى بر آنان وارد مى‏شود.

1- 3- ارتباط امام كاظم (ع) با شيعيان از طريق وكلايى بود كه در نقاط مختلف حضور داشتند و مسئول پاسخ‏گويى و جمع‏آورى وجوه بودند؛ به گونه‏اى كه در اين دوره، سيستم وكالت و ارتباط تشكيلاتى امام با شيعيان، منسجم‏تر شده بود.

احتجاج با زمام‏دار حكومت‏

كتب حديث و تاريخ، برخوردهاى متعدد خلفاى‏عباسى با امام كاظم (ع) را نقل‏

ص: 546

كرده‏اند.[[39]](#footnote-39) بيش‏ترين برخوردها با هارون است كه به چند مورد اشاره گرديد؛[[40]](#footnote-40) اما نكته مهم اين است كه عباسيان براى مشروعيت بخشيدن به حكومت نامشروعشان، مجبور بودند به نوعى خودشان را به رسول خدا (ص) منتسب كنند. از اين رو، در زمان منصور بحث تقدم وراثت عمو بر دختر بين بنى‏عباس و علويان بسيار جدى مى‏شد. عباسيان كه در روى كار آمدن خود و مبارزه با بنى‏اميه، از شعارهاى علويان و پيروان آن‏ها استفاده زيادى برده بودند و ابتدا مشروعيت حكومت خود را از طريق وصيت ابوهاشم، به حضرت على (ع) مى‏رساندند، به تدريج از علويان فاصله گرفته، و ادعا كردند خلافت، ميراث عباس عموى پيامبر (ص) است. آن‏ها با تكيه بر اين اصل جاهلى كه دختر ارث نمى‏برد، وارث ايشان را عباس، تنها پسر عبدالمطلب معرفى كردند كه تا زمان رحلت حضرت زنده بود. اين ادعا در طول دوره خلافت مهدى عباسى نشر يافت كه عباس، امام بر حق پس از پيامبر (ص) بود؛ بنابراين، امامت به خاندان او تعلق دارد.[[41]](#footnote-41) در مقابل، علويان به ويژه اهل‏بيت با استناد به آيات قرآنى و احكام عقلى، درصدد رد ادعاى عباسيان برآمدند و بدين گونه بحث وراثت اعمام و بنات مطرح شد.

زندانى شدن و شهادت امام‏

قبل از بيان برخوردهايى كه به زندانى شدن امام انجاميد، تذكر اين نكته لازم است كه يكى از دلايلِ نفوذ علويان، آن بود كه مردم آنان را به چشم فرزندان رسول خدا (ص) مى‏نگريستند. حضرت نيز به اين منزلت بارها اشاره كرده‏اند.[[42]](#footnote-42) در

ص: 547

مقابل، امويان و عباسيان سخت با آن مقابله مى‏كردند، تا از احترام علويان بكاهند. از جمله، معاويه اصرار داشت كه مردم آن‏ها را فرزندان حضرت على (ع) بدانند نه فرزندان رسول خدا (ص).[[43]](#footnote-43) عمروعاص نيز از اين مسأله نفرت داشت.[[44]](#footnote-44) اين موضوع در برخوردهاى هارون با اهل‏بيت، به ويژه امام كاظم (ع) نيز مطرح بود و تكيه امام بر اين مطلب، يكى از علل زندانى شدن آن حضرت شمرده شده است. بنابر نقلى، هارون از امام كاظم (ع) سؤال كرد: «چگونه شما مى‏گوييد ما از ذريه رسول خدا (ص) هستيم درحالى‏كه پيامبر فرزند پسر نداشته و شما فرزندان دختر او هستيد؟» آن حضرت دو دليل از قرآن براى او ذكر فرمودند: يكى آيه‏اى كه حضرت عيسى را فرزند حضرت ابراهيم مى‏شمارد.[[45]](#footnote-45) دوم آيه مباهله‏[[46]](#footnote-46) كه در آن، امام حسن (ع) و امام حسين (ع) مصداق «أبناءنا» دانسته شده‏اند.[[47]](#footnote-47)

مورخان دلايل زندانى شدن و به شهادت رساندن امام كاظم (ع) را به شرح ذيل ذكر كرده‏اند:

هارون در سال 179 قمرى در مسير مكه، به مدينه آمد و بعد از ورود به روضه‏النبى، در سلام دادن به آن حضرت خود را پسرعموى رسول مكرم اسلام (ص) ناميد. امام هم خود را فرزند حضرت معرفى كرد. برخى از مورخان اين روشن‏گرى را به عنوان يكى از عوامل زندانى شدن حضرت ذكر كرده‏اند.[[48]](#footnote-48) زندانى شدن امام پس از اين واقعه، نشان مى‏دهد كه اين عمل ايشان، به لحاظ سياسى تهديدى جدى براى هارون بود.

ص: 548

علت ديگرى كه براى زندانى شدن امام برشمرده شده، تقيه نكردن برخى از شيعيان است. در جوامع روايى شيعه، بابى با عنوان «باب تحريم اذاعه الحق مع الخوف به»[[49]](#footnote-49) وجود دارد كه حاوى احاديث فراوانى در زمينه لزوم تقيه در اين وضعيت است. از طرف ديگر، رعايت اصل تقيه در ميان شيعيان اماميه، سبب مى‏شد تا دشمن تصور كند شيعيان كم‏ترين اقدام سياسى را بر ضد آنان دارند، و امامان خود را تنها به عنوان امام فكرى و معنوى مى‏پذيرند. به همين دليل، خلفا به علويان زيدى‏مذهب كه دائم در پى قيام سياسى بودند، توصيه مى‏كردند كه همانند عموزادگان خود (موسى بن‏جعفر) باشند تا سالم بمانند.[[50]](#footnote-50) بنابراين شيعيان موظف بودند مطالب مربوط به امام و رهبرى را مخفى نگاه داشته، اسرار رهبرى را افشا نكنند. طبيعى است آن گاه كه مطالبى درباره امامت موسى بن‏جعفر (ع) و واجب بودن اطاعت از ايشان در جايى مطرح مى‏شد، مشكلاتى را براى امام و افراد مطرح كننده به وجود مى‏آورد.

درباره دلايل به شهادت رساندن امام كاظم (ع) به شواهد تاريخى ذيل مى‏توان اشاره نمود:

الف) آگاهى يافتن هارون از اعتقاداتِ شيعيان به امامت امام، زيرا او متوجه ارتباط مستمر شيعيان با امام شد و به سبب ترس از دست دادن سلطنتش، آن حضرت را به شهادت رسانيد.[[51]](#footnote-51) اين رابطه مستمر با شواهد ذيل اثبات مى‏شود:

اتصال علما به امام (ع) و نقل روايت از ايشان.[[52]](#footnote-52) شيخ طوسى نام 245 تن‏[[53]](#footnote-53) و

ص: 549

قرشى نام 320 نفر از روات و اصحاب حضرت را ذكر نموده‏اند.[[54]](#footnote-54)

نصب وكلا؛[[55]](#footnote-55)

ارتباط بعضى از اصحاب مانند على بن يقطين و صفوان جمّال با امام.[[56]](#footnote-56)

ب) سعايت على بن‏اسماعيل به عنوان يكى ديگر از عوامل شهادت آن حضرت ذكر شده است. يحيى بن‏خالد برمكى از اين كه هارون فرزند خود را به منظور تربيت نزد جعفر بن‏محمد بن‏اشعث گذاشته، ناراحت بود و با خود مى‏گفت: «هر گاه فرزند هارون كه تحت سرپرستى نامبرده رشد مى‏كند، به مقام خلافت نايل آيد، وزارت را از من و فرزندان من مى‏گيرد و به جعفر و كسان او مى‏سپارد.» به همين مناسبت، در صدد حيله برآمد تا جعفر را از اين سمت عزل كند؛ زيرا وى موسى بن‏جعفر (ع) را امام مى‏دانست و به ولايت و خلافت ايشان ايمان داشت. يحيى كه از روش او باخبر بود، فرصت مناسبى به دست آورد و طرح دوستى تازه با وى برقرار نمود و پيوسته به خانه او رفت‏وآمد مى‏كرد تا كاملًا از روش و مرام او باخبر شد. بالاخره تمام اسرار او را با اضافاتى به عرض هارون رسانيد كه به عزل او انجاميد. او براى انتقام از جعفر، در صدد توطئه‏اى بر ضد امام كاظم (ع) برآمد. از اين رو، در پى يافتن شخصى از علويان براى سعايت نزد هارون بود. در نهايت، با كمك مالى به على بن‏اسماعيل كه فقير بود، او را براى حضور در مجلس هارون تشويق كرد تا به وسيله وى، نقشه‏هاى خود را بر ضد حضرت عملى سازد. بعد از موافقت على بن‏اسماعيل براى اين امر، امام تلاش كردند تا با كمك مالى و اداى دينش، او را از اين كار

ص: 550

منصرف سازند اما او نزد هارون رفت و بر ضد امام سخن گفت. شيخ مفيد در ادامه مى‏نويسد:

در همان سال (179 ق) هارون به حج آمد و در مدينه، دستور توقيف امام را صادر كرد.[[57]](#footnote-57)

به نظر مى‏رسد دليل سعايت على بن‏اسماعيل، حسادت او به جايگاه امام باشد و احياناً او از بعضى اسرار امام آگاه بوده است. اين احتمال از نوع برخورد امام و برحذر داشتن وى از اين كه مبادا اسباب يتيم شدن فرزندان حضرت را فراهم نمايد تقويت مى‏شود.[[58]](#footnote-58)

ج) به فضل بن‏يحيى (زندان‏بان هارون در بغداد) بعد از تحويل گرفتن امام و ديدن عبادت‏هاى ايشان، بر خلاف انتظار هارون، حضرت را تكريم كرد. خبر اين موضوع به‏هارون رسيد و از عملكرد او خشمناك شد و دستور داد تا امام را به شهادت برساند. اما او امتناع كرد و به سختى تنبيه شد. زمانى كه يحيى بن‏خالد پدر فضل از اين موضوع اطلاع يافت، خود را به دربار هارون رسانيده، اظهار داشت: «فضل جوان است و اگر نتوانسته خواسته امير را اجابت كند، من آن را اجابت مى‏كنم.» بعد از گرفتن فرمان شهادت امام، به سرعت به طرف بغداد رهسپار گرديد و با ابلاغ اين پيام به سندى بن‏شاهك، حضرت را توسط او شهيد نمود.[[59]](#footnote-59)

با توجه به شواهد ذكر شده، به نظر مى‏رسد، امام كاظم (ع) در تمام ارتباطاتشان، تقيه را رعايت مى‏كردند و كم‏ترين بهانه را به حاكمان عباسى نمى‏دادند، اما در زمان هارون، كم و بيش اخبار اين روابط و هم‏چنين وجود

ص: 551

تشكيلات وكالت، به حاكم عباسى مى‏رسيد، اما اثبات اين امور به دليل سياست‏هاى حضرت مشكل بود، بنابراين، با به وجود آمدن چند بهانه، ايشان دستگير و روانه زندان شدند.

مقام امامت آن حضرت حتى براى نزديكان ايشان آن‏گونه كه امروز براى شيعيان روشن است آشكار نبوده و شايد بتوان ادعا كرد كه نوعى حسادت به امام وجود داشته است، لذا به دلايلى كه ذكر شد و هم‏چنين احساس خطر هارون از حضور امام در جامعه و مواضع سياسى امام، ايشان را به زندان افكند. و سرانجام امام كاظم (ع) در سال 183 قمرى در زندان سندى بن شاهك به شهادت رسيد.[[60]](#footnote-60)

نتيجه‏

امام كاظم (ع) از يك طرف براى تبيين راه درست اسلام، با افكار متناقض فرقه‏ها و گروه‏هاى سياسى شيعى روبه‏رو شدند، و ناگزير از پيمودن مسيرى دشوار براى هدايت جامعه شيعه و پيروان اماميه بودند، و از طرف ديگر، در مقابل حاكمان ظالم عباسى، سياست‏هاى ويژه‏اى را در پيش گرفتند. به نظر نگارنده، تلاش امامان پيش از حضرت، متوجه برنامه‏ريزى و به وجود آوردن گروهى بزرگ و متحد از شيعيان شده بود تا به روش آنان تربيت شوند و آگاهى آنان بالارفته، پايگاه‏هاى مردمى‏شان يكپارچه و چارچوب فكرى و اجتماعى‏شان در جهان اسلام با برنامه عقيدتى آنان شكل بگيرد. از اين رو، امام با اتخاذ سياست‏هايى ويژه در مقابل حاكمان عباسى، در صدد تبيين حق حاكميت امام معصوم و احياى نظريه امامت منصوص الهى بودند. به گونه‏اى كه حضرت، مشروعيت حاكميت را از ناحيه خداوند مى‏دانستند. اما حاكميت منصوص الهى، در صورت مقبوليت‏

ص: 552

و بيعت عمومى تحقق مى‏يابد. با توجه به اوضاع خاص زمانه امام، راهبرد حضرت، به مبارزه سياسى و تغيير حكومت معطوف بود كه در بررسى‏هاى صورت‏پذيرفته، در نهايت، سياست‏ها و عملكرد امام در جهت اثبات حق حاكميت امام معصوم و احياى نظريه امامت منصوص الهى ارزيابى شد. اين تصميم در دوره امامت ايشان حاصل نگرديد. تلاش‏ها و سياست‏هاى امام كاظم (ع) را كه در امتداد تلاش‏هاى پدران خود پى‏گيرى مى‏كردند، طبق شواهد تاريخى ذيل، در اين جهت مى‏توان ارزيابى نمود:

1. به دست گرفتن رهبرى و نظارت مستقيم بر امور شيعيان، هدايت عقيدتى، فكرى و سازمان‏دهى آنان؛

2. تبيين خطمشى سياسى امامان توسط حضرت و شاگردان ايشان در جامعه مبنى بر حق تشكيل حكومت توسط امام معصوم؛

3. نظارت مستقيم، راهنمايى پيروان در اتخاذ مواضع سلبى و منفى در برابر خلافت عباسى، به منظور اثبات نامشروع بودن آن؛

4. نفوذ دادن برخى از ياران در بدنه تشكيلات خلافت عباسى؛

5. آگاهى بخشى به امت اسلامى؛

6. هدايت و منسجم كردن تشكيلات وكالت براى ارتباط با شيعيان؛

7. موضع آشكار امام براى اثبات حقانيت خود در موضوع خلافت، در احتجاج با خلفاى عباسى؛

8. برداشت هارون از تحركات و اقدامات حضرت، همان‏گونه كه در برخى مناظرات او آشكارا بر زبان جارى مى‏كرد. لذا حضرت با اين تشكيلاتى كه به وجود آوردند، به دنبال ايجاد انقلابى بودند كه يا در آن مقطع جواب مى‏داد يا در دوره‏هاى بعد به نتيجه مى‏رسيد. لذا هارون ايشان را به زندان‏هاى طولانى‏مدت محكوم كرد و سرانجام به شهادت رساند.

ص: 553

منابع‏

قرآن كريم.

1. نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، قم: پارسيان، 1379 ش.

2. آقا نورى، على، امامان شيعه و وحدت اسلامى، قم: دانشگاه اديان و مذاهب، 1388 ش.

3. ابن حجر مكى، صواعق المحرقه، قاهره: مكتبه القاهره، 1385 ق.

4. ابن خلدون، عبدالرحمان بن‏محمد، ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر (تاريخ ابن خلدون)، تحقيق خليل شحاده، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، 1408 ق.

5. ابن شهرآشوب، ابى جعفر محمد بن‏على، مناقب آل ابى‏طالب، تحقيق يوسف البقاعى، قم: ذوى القربى، چاپ دوم، 1429 ق.

6. ابن هشام، محمد عبدالملك، سيره ابن هشام، تصحيح مصطفى السقا، قم: ايران، 1363 ش.

7. ابن‏ابى الحديد، شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، بى‏جا، داراحياءالكتب العربيه، چاپ اول 1378 ق.

8. ابن‏اثير، عزالدين أبوالحسن على بن‏ابى الكرم المعروف، الكامل فى التاريخ، بيروت: دارصادر، 1385 ق.

9. ابن‏جوزى، يوسف قزأو غلى بن‏عبدالله بن فيروز بغدادى، تذكره الخواص، تهران: مكتبه نينوى الحدثيه، بى‏تا.

10. ابن‏طقطقى، محمدبن‏على بن‏طباطبا، الفخرى فى الآداب السلطانيه و الدول الاسلاميه، تحقيق عبدالقادر محمد مايو، بيروت: دارالقلم العربى، 1418 ق، طبعه الاولى.

ص: 554

11. ابن‏عنبه حسنى، عمده الطالب فى أنساب آل أبى طالب، قم: انصاريان، 1417 ق.

12. ابوالفرج اصفهانى، على بن‏الحسين، مقاتل الطالبيين، تحقيق سيداحمد صقر، بيروت: دارالمعرفه، بى‏تا.

13. اربلى، على بن‏عيسى، كشف الغمه فى معرفه الائمه، تهران: اسلاميه، 1381 ش.

14. بحرانى اصفهانى، شيخ عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، قم: مؤسسه الإمام المهدى (عج)، 1413 ق.

15. پيشوايى، مهدى، سيره پيشوايان، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، 1390 ش.

16. تسترى، شيخ محمدتقى، قاموس‏الرجال، قم: مؤسسه النشر الاسلامى‏التابعه لجماعه المدرسين، 1419 ق.

17. تفرشى، نقد الرجال، قم: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، 1418 ق.

18. جعفريان رسول، حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، قم: انصاريان، 1380 ش.

19. حر عاملى، وسائل الشيعه، تحقيق عبدالرحيم ربانى شيرازى، تهران: كتابخانه اسلاميه، 1367 ش.

20. حموى، شهاب‏الدين ابوعبدالله ياقوت بن‏عبدالله، معجم‏البلدان، بيروت: دارصادر، چاپ دوم، 1995 م.

21. خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، 1417 ق.

22. ذهبى، شمس‏الدين، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، بيروت: دارالكتاب العربى، 1409 ق.

23. سيوطى، جلال الدين، الدرالمنثور، بيروت: دارالمعرفه للطباعه و النشر، 1404 ق.

24. صدوق، محمدبن‏على، عيون اخبارالرضا، تحقيق شيخ حسين‏الاعلمى، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1404 ش.

25. صفرى فروشانى، نعمت الله، غاليان، كاوشى در جريان‏ها و برآيندها تا پايان سده سوم، مشهد: آستان قدس رضوى، 1381 ش.

ص: 555

26.-، نقش تقيه در استنباط، قم: بوستان كتاب، 1381 ش.

27. طباطبائى، سيدمحمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1403 ق.

28. طبرسى، ميرزا حسين النورى، مستدرك الوسائل، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم: مهر، 1408 ق.

29. طبرسى، احمد بن‏على، الاحتجاج على أهل اللجاج، مشهد: مرتضى، 1403 ق.

30. طبرسى، الفضل بن‏الحسن، إعلام الورى بأعلام الهدى، تصحيح غفارى، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1424 ق.

31. طبرى، ابى جعفر محمد بن‏جريرال طبرى، تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، بيروت: دارالتراث، 1387 ق.

32. طوسى، الغيبه للحجه، قم: دارالمعارف الإسلاميه، 1411 ق.

33.-، فهرست، قم: كتابخانه محقق طباطبائى، 1420 ق.

34.-، اختيار معرفه‏الرجال، تصحيح ميرداماد استرآبادى، قم: مؤسسه آل البيت لاحياءالتراث، 1404 ق.

35. عاملى، سيد محسن امين، أعيان الشيعه، بيروت: دارالتعارف، 1403 ق.

36. عطاردى، عزيزالله، مسند الإمام الكاظم أبى الحسن موسى بن‏جعفر (ع) مشهد: آستان قدس رضوى، 1409 ق.

37. علامه حلى، خلاصه الاقوال، قم: مؤسسه آل البيت، 1417 ق.

38. فضل الله، محمدجواد، تحليلى از زندگانى امام رضا (ع)، مترجم سيدمحمد صادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوى، 1382 ش.

39. قرشى، باقر شريف، موسوعه سيره اهل البيت، الامام موسى بن‏جعفر (ع)، قم: دارالمعروف، 1430 ق.

40. كشى، محمد بن‏عمر، رجال الكشى (اختيار معرفه الرجال)، مشهد: دانشگاه مشهد، 1348 ش.

ص: 556

41. كلينى، كافى، تهران، اسلاميه، 1362 ش.

42. اللهى زاده، محمدحسن، جنبش حسنيان، قم: شيعه شناسى، 1385 ش.

43. مجلسى، محمد باقر، بحارالانوار، تهران: المكتبه الاسلاميه، 1396 ق.

44. محمدحسين، جاسم، تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم (عج)، مترجم سيدمحمد تقى آيت‏اللهى، تهران: امير كبير، 1385 ش.

45. مدرسى طباطبايى، مكتب در فرآيند تكامل، ترجمه هاشم ايزد پناه، تهران: كوير، 1386 ق.

46. مسعودى، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق أسعد داغر، قم: دارالهجره، 1409 ق.

47. مطهرى، مرتضى، حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا، 1384 ش.

48. معروف الحسنى، هاشم، زندگانى دوازده امام عليهم السلام، مترجم محمد مقدس، تهران: اميركبير، 1382 ش.

49. مفيد، محمدبن‏محمد بن نعمان، ارشاد، تصحيح محمد باقر بهبودى، تهران: اسلاميه، 1413 ق.

50. مقدسى، مطهر بن‏طاهر، البدء و التاريخ، بور سعيد، مكتبه الثقافه الدينيه، بى‏تا.

51. نجاشى احمد بن‏على، رجال نجاشى، قم: جامعه مدرسين، 1407 ق.

52. نيشابورى، فتال، روضه الواعظين و بصيره المتعظين، قم: دليل ما، 1423 ق.

53. يعقوبى، احمد بن‏ابى واضح، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمدابراهيم آيتى، بى‏جا، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1356 ش.[[61]](#footnote-61)

ص: 557

1. . استاديار دانشگاه تهران. [↑](#footnote-ref-1)
2. . استاديار دانشگاه تهران [↑](#footnote-ref-2)
3. . رسول جعفريان، حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، ص 24. [↑](#footnote-ref-3)
4. . تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 232. [↑](#footnote-ref-4)
5. . جعفريان، همان، ص 419- 415. [↑](#footnote-ref-5)
6. . مسعودى، مروج الذهب، ج 3، ص 206؛ تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 326؛ ابوالفرج اصفهانى، مقاتل الطالبيين، ص 139. [↑](#footnote-ref-6)
7. . تاريخ طبرى، ج 7، ص 180. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان، ص 228. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سيره ابن هشام، ج 1، ص 365 و 358 به بعد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . وى را به دليل كثرت زهد و عبادت نفس زكيه ناميدند، همان گونه كه به او مهدى هم مى‏گفتند.( مسعودى، مروج الذهب، ج 3 ص 306)؛ اصفهانى در سبب اين نام‏گذارى مى نويسد:« در تمام پدران و مادران و اجدادش كنيز وكنيززاده‏اى ديده نمى‏شد».( ابوالفرج اصفهانى، مقاتل الطالبيين، ص 233). [↑](#footnote-ref-10)
11. . ابن طقطقى، الفخرى فى الآداب السلطانيه و الدول الاسلاميه، ص 147. [↑](#footnote-ref-11)
12. . روستايى بين واسط و كوفه كه به كوفه نزديك‏تر است.( محمدحسن اللهى زاده، جنبش حسنيان، ص 190). [↑](#footnote-ref-12)
13. . تاريخ طبرى، ج 7، ص 552 و ج 6، ص 262. [↑](#footnote-ref-13)
14. . عطاردى، مسند الإمام الكاظم( ع)، ج 1، ص 390؛ جعفريان، همان، ص 379. [↑](#footnote-ref-14)
15. . عاملى، أعيان الشيعه، ج 1، ص 29. [↑](#footnote-ref-15)
16. . مفيد، ارشاد، ج 2، ص 215 223؛ مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 50 و 51، ح 44 و 47؛ صفرى فروشانى، غاليان، ص 112. [↑](#footnote-ref-16)
17. . مقدسى، البدء و التاريخ، ج 6، ص 95- 99. [↑](#footnote-ref-17)
18. . پيشوايى، سيره پيشوايان، ص 434. [↑](#footnote-ref-18)
19. . ابن‏شهرآشوب، مناقب آل ابى‏طالب، ج 4، ص 344، جعفريان، همان، ص 386. [↑](#footnote-ref-19)
20. . كوهى در شمال مدينه.( سيدمحمدباقر نجفى، مدينه شناسى، ص 226. [↑](#footnote-ref-20)
21. . اولين شهر مصر از طرف شام در ساحل درياى روم در وسط ريگزار.( ياقوت حموى بغدادى، معجم البلدان، ج 4، ص 114) [↑](#footnote-ref-21)
22. . از سواحل فارس.( ابن الفقيه ابوعبدالله احمد بن‏محمد بن‏اسحاق همدانى، البلدان، ص 438؛ ابن‏حمدون، التذكره الحمدونيه، ج 9، ص 289؛ ابن‏جوزى، تذكره الخواص، ص 314) [↑](#footnote-ref-22)
23. . دهكده‏اى است ميان شام و مدينه، از توابع جوف در شمال جزيره العرب.( ياقوت حموى بغدادى، معجم البلدان، ج 2، ص 487) [↑](#footnote-ref-23)
24. . كلينى، كافى، ج 1، ص 543؛ مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 156؛ قرشى، موسوعه سيره اهل البيت، ج 28، ص 462. [↑](#footnote-ref-24)
25. . شهرى مشهور در ساحل درياى هند از ناحيه يمن.( معجم البلدان، ج 4، ص 89) [↑](#footnote-ref-25)
26. . شهرى در خراسان.( همان، ج 3، ص 249) [↑](#footnote-ref-26)
27. . نام كشورى گسترده( تونس امروزى) روبه‏روى جزيره صقليه( سيسيل) كه تا روبه‏روى جزيره اندلس است، اين دو جزيره در شمال آن‏است: سيسيل در خاور و اندلس در باختر.( همان، ج 1، ص 228) [↑](#footnote-ref-27)
28. . دهكده‏اى است ميان شام و مدينه، از توابع جوف در شمال عربستان سعودى.( همان، ج 2، ص 487) [↑](#footnote-ref-28)
29. . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى‏طالب، ج 4، ص 346؛ مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 144؛ عطاردى، مسند الإمام الكاظم( ع)، ج 2، ص 157. [↑](#footnote-ref-29)
30. . الهى زاده، جنبش حسنيان، ص 253254. [↑](#footnote-ref-30)
31. . احمد بن‏على طبرسى، الاحتجاج على اهل‏اللجاج، ج 2، ص 392؛ القاضى نورالله مرعشى تسترى، احقاق الحق، ج 12، ص 309. [↑](#footnote-ref-31)
32. . خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، ج 13، ص 32؛ ابن اثير، الكامل، ج 6، ص 163؛ اربلى، كشف الغمه، ج 3، ص 29؛، ج 4، ص 345؛ مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 135. [↑](#footnote-ref-32)
33. . براى مطالعه بيش‏تر نك: نعمت‏الله صفرى فروشانى، همان، ص 327 325؛ على آقانورى، خاستگاه تشيع، ص 272 به بعد و مدرسى طباطبايى، مكتب در فرايند تكامل، ص 58 به بعد. [↑](#footnote-ref-33)
34. . مانند قيام حسين بن‏على( شهيد فخ) و قيام يحيى و ادريس فرزندان عبدلله بن‏حسن. [↑](#footnote-ref-34)
35. . عادل اديب، زندگانى تحليلى پيشوايان ما، ترجمه اسدالله مبشرى، ص 214. [↑](#footnote-ref-35)
36. . لقرشى، موسوعه سيره اهل البيت، ج 29، ص 382- 384. [↑](#footnote-ref-36)
37. . ابوالفرج اصفهانى، مقاتل الطالبيين، ص 380؛ عادل اديب، زندگانى تحليلى پيشوايان ما، ص 215213. [↑](#footnote-ref-37)
38. . موسوعه سيره اهل البيت، ج 29، ص 191. [↑](#footnote-ref-38)
39. . حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، ص 385 404. [↑](#footnote-ref-39)
40. . نك: به قسمت مواضع سياسى امام در برابر خلفاى عباسى اين مقاله. [↑](#footnote-ref-40)
41. . جاسم محمد حسين، تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم( عج)، ص 66. [↑](#footnote-ref-41)
42. . خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، ج 13، ص 32؛ اربلى، كشف الغمه، ج 3، ص 29؛ ابن حجر مكى، الصواعق‏المحرقه، ص 203. [↑](#footnote-ref-42)
43. . اربلى، كشف الغمه، ج 2، ص 176. [↑](#footnote-ref-43)
44. . ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 334. [↑](#footnote-ref-44)
45. . سوره انعام، آيه 85. [↑](#footnote-ref-45)
46. . سوره آل عمران، آيه 61. [↑](#footnote-ref-46)
47. . صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 85- 84؛ ابن حجر مكى، صواعق المحرقه، ص 203. [↑](#footnote-ref-47)
48. . تاريخ بغداد، ج 13، ص 32؛ ابن اثير، الكامل، ج 6، ص 164. [↑](#footnote-ref-48)
49. . طبرسى، مستدرك الوسائل، ج 12، ص 289. [↑](#footnote-ref-49)
50. . مقاتل الطالبيين، ص 381. [↑](#footnote-ref-50)
51. . عيون اخبار الرضا، ص 100. [↑](#footnote-ref-51)
52. . رجال نجاشى، ص 75، 109، 150، 251، 364، 369، 370، 407؛ طوسى، اختيار معرفه الرجال، ص 162، 243، 258. [↑](#footnote-ref-52)
53. . اختيار معرفه الرجال، ص 339 349. [↑](#footnote-ref-53)
54. . موسوعه سيره اهل البيت، ج 29، ص 227، 368، 486. [↑](#footnote-ref-54)
55. . تفرشى، نقد الرجال، ج 1، ص 62، ج 2 ص 423، ج 3، ص 195؛ طوسى، اختيار معرفه الرجال، ص 429، 418، 402، 398، 388؛ حلى، خلاصه الاقوال، ص 52 و 47؛ قرشى، موسوعه سيره اهل البيت، ج 29، ص 488. [↑](#footnote-ref-55)
56. . اختيار معرفه الرجال، ص 740، 731، 729، 545؛ فهرست، ص 154 و 151؛ كشف الغمه، ج 3، ص 22 25؛ نقد الرجال، ج 3، ص 153؛ موسوعه سيره اهل البيت، ج 28، ص 155 و ج 29 ص 283 289 و 265 267. [↑](#footnote-ref-56)
57. . مقاتل الطالبيين، ص 415 و 414؛ ارشاد، ص 582- 579؛ كشف الغمه، ج 3، ص 30 33. [↑](#footnote-ref-57)
58. . مقاتل الطالبيين، ص 414 و 415. [↑](#footnote-ref-58)
59. . ارشاد، ج 2، ص 240. [↑](#footnote-ref-59)
60. . تاريخ طبرى، ج 8، ص 271؛ تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 414، موسوعه سيره اهل البيت، ج 29، ص 512. [↑](#footnote-ref-60)
61. همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام (1392: قم)، مجموعه مقالات همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام، 2جلد، مركز مديريت حوزه‏هاى علميه - قم - ايران، چاپ: 1، 1392 ه.ش. [↑](#footnote-ref-61)